

ضرب المثل ها و زبان زدهای استرآبادی

(قسمت هفدهم)



گردآوری و تدوین: محمدرضا اثنی‌عشری*



(هرگونه استفاده از مَثَل‌ها، اصطلاحات و زبان زدها تنها با ذکر منبع مجاز است.)
در شماره‌ی قبل فصلنامه‌ی میرداماد (شماره‌ی بیست‌ودوم)، زبان زدها و مَثَل‌های حرف
«ز» با زبان زد «زُبَانِتِ رِ پینه ...وَنِت کُن» شروع و به مَثَل «زیمین دَهَن وَاژ کرد و سِرْخَر پیدَا
شد» ختم شد. در این شماره، زبان زدها و مَثَل‌های حرف «س» با اصطلاح «سابی کردن»
شروع و به زبان زد «سِسِکِه نَشی» خاتمه یافته است.
یادآوری ۱: لازم به ذکر است که آوانویسی زبان زدها و مَثَل‌ها به روش IPA انجام شده است.
یادآوری ۲: منابع مورد استفاده، در دفتر نشریه موجود است.
یادآوری ۳: مَثَل‌ها، زبان زدها و اصطلاحات ارائه شده، گزیده و خلاصه‌ای از مجموعه‌ی
گردآوری شده هستند.

نکته: از خوانندگان تقاضا می‌شود در صورتی که مَثَل‌ها، زبان زدها و اصطلاحاتی را
می‌شناسند که در این‌جا ارائه نشده، یا شکل دیگری از آن‌ها را شنیده‌اند و در معنی و
کاربرد دیگری استفاده می‌کنند، موارد را با ذکر توضیحات به دفتر نشریه ارائه دهند،
مسلماً آن‌چه ارائه می‌شود، در نشریه به نام فرستنده منتشر خواهد شد.

*فرهنگی‌بازنشسته
و فعال در حوزه
پژوهش‌های فرهنگی
استرآباد

حرف «س» [s] بخش نخست

• **سابی (کردن)** [sabi] (اصطلاح مَثَل گونه/ خاص) در لغت استرآبادی به معنی مراقبت، مواظبت، پرستاری، پذیرایی، رسیدگی و امثال آن است، اما در اصطلاح مفهومی متضاد دارد. / مفهوم اصطلاح: کُتک زدن، شکنجه دادن، آزار و اذیت کردن/ کاربرد مَثَل: به کنایه در توصیف آزار و اذیت جسمی و روحی به کار می‌رود؛ مثلاً در مورد کسی که حسابی کتک خورده، می‌گویند: «قَشَنگ سابی ش کردن» یا در مورد مجرمی که او را دستگیر کرده و با شکنجه او را به حرف می‌آورند نیز از این اصطلاح استفاده می‌شود. / معادل اصطلاح: «پذیرایی کردن»، «به خدمت رسیدن» و...

• **سالِ بچه، بچه، سالِ کُوجه، کُوجه** [sale bettʃe bettʃe sale cutʃe cutʃe] (مَثَل / خاص) اشاره مَثَل: این مَثَل اشاره دارد به: ۱- آموزه‌های تدبیر منزل و تعلیم تربیتی برای زنانی که تازه با مشکلات زندگی مشترک آشنا می‌شوند و یا در شُرُف تجربه‌ی پیچیدگی‌ها و در عین حال سادگی‌های زندگی زناشویی و فرزندداری هستند. ۲- اشاره به مسئولیت خطیر مادر به عنوان کسی که جدی‌ترین و مؤثرترین نقش را در تربیت فرزند یا فرزندان خود دارد. / **سال** [sal]: در این جا به مفهوم دوره و پروسه است. / **بچه** [bettʃe]: فرزند، در این جا مقصود نوزاد است. / **کُوجه** [cutʃe]: مَجاز از گشت و گذار، تفریح، بازارگردی، شرکت در جلسات دورهمی و به طور کُل هر فعالیتی غیر از بچه‌داری / مفهوم مَثَل: ۱- تا زمانی که بچه‌دار نشدی هر چه می‌خواهی تفریح کن و هر طور که می‌خواهی وقت بگذران، اما وقتی که بچه‌دار شدی، تا زمانی که فرزندت از آب‌وِ گلِ درآید و بتواند روی پای خودش بایستد، باید خود را وقف فرزند یا فرزندان کرده و فکر هرکاری که به وظیفه‌ی مادری تو لطمه می‌زند، از سرت بیرون کنی که مهم‌ترین نقش و وظیفه‌ی یک زن در طول دوران زندگی‌اش نقش و وظیفه‌ی مادری است. ۲- یک مادر از زمان زایمان تا زمانی که دوران شیرخوارگی فرزندش به پایان برسد، باید تمام حواس و تمرکز خود را به مراقبت از خودش و فرزندش معطوف کند. / کاربرد مَثَل: ۱- مادران باتجربه در بیان هشدار و آموزش به زنانی که تازه مادر شده‌اند، این مَثَل را به کار می‌برند. ۲- در بیان نکوهش و سرزنش تازه‌مادرانی که هنوز حساسیت وظیفه‌ی مادری خود را به درستی درک نکرده‌اند و توجه کافی را به فرزند خود معطوف نمی‌دارند. ۳- در بیان طعنه و کنایه از جانب مادرشوهر به عروسی که تازه وارد تجربه‌ی مادری شده است. ۴- در باب ترغیب به استفاده از فراغت، خطاب به نو عروسانی که هنوز مادر نشده‌اند و خبر از مشغله‌های فرزندداری ندارند.

• **سال و ماه فراوانی پَستا کُن تا مِتانِی** [salo ma feravani pasta con ta metani] (مَثَل / خاص) در ادبیات عامه مردم استرآباد این مَثَل گاهی به اشکال دیگری چون **سال و ماه فراوانی پَستا کُن تا مِتانِی**، **سال و ماه قحطی نِکشی سَختی**، یا **سال و ماه فراوانی مُخوری تا مِتانِی**، **سال و ماه قحطی مِکشی بدبختی** و یا **سال و ماه فراوانی مِریزی مُپاشانی** ... نیز بیان می‌شود. / اشاره مَثَل: این مَثَل به آموزه‌های سنتی تدبیر منزل و مدیریت اقتصاد خانواده و هم‌چنین تشویق به رویه‌ی آینده‌نگرانه در زندگی، اشاره دارد. / **سال و ماه** [salo ma]: روزگار، دوران، ایام / **فراوانی** [feravani]: وفور نعمت، گشادگی روزی / **پَستا** [pasta]: ذخیره، اندوخته، پس‌انداز / **مِتانِی** [metani]: می‌توانی، امکانش

وجود دارد [mecefi]: می کشی، بر تو عارض می شود/ میریزی [merizi]: می ریزی، اصراف می کنی/ می پاشانی [mopaʃani]: می پاشی، ریخت و پاش می کنی، اصراف می کنی/ مفهوم مثل: ۱- در روزگاری که دولت و اقبال به تو رو کرده و رزق و روزیات فراوان است، به فکر روزهای پیش رو باش و برای آینده ات اندوخته ای بساز که اگر شرایط تغییر کرد و اقبال از تو روی برگرداند، بتوانی از آن اندوخته استفاده کنی و به عسرت و تنگدستی نیفتی. ۲- در زمانی که رزق و روزیات فراوان است، از زیاده روی و اصراف خودداری کن تا در ایام تنگدستی سبک زندگی ات دچار تغییر فاحش نشود. کاربرد مثل: ۱- در بیان دعوت به آینده نگری و اندوخته سازی در روزگار دولت و اقبال برای دوران تنگدستی. ۲- در بیان دعوت به پیش گرفتن رویه تعادل در زندگی. ۳- در بیان سرزنش، خطاب به کسی که در دوران وفور نعمت به فکر روزهای سخت و قحطی نبوده و در استفاده از داشته هایش به زیاده روی کردن عادت کرده، لذا اکنون عادت به قناعت و میانه روی برای او مشکل است.

• سبزی پاک کردن، زن ر بی شو مُکَنه [sabzi pak cardan zan re bifu mokone] (زبان زد/ خاص) اشاره زبان زد: این زبان زد اشاره دارد به یکی از تعالیم سنتی تدبیر منزل و خانه داری و همسر داری که پیام آن مدیریت امور داخلی خانه است. / سبزی پاک کردن [sabzi pak cardan]: ۱- یکی از آداب و عادات قدیم زنان ایران و بالتبع زنان استرآباد این بود که هرازگاهی به صورت گروهی مقدار زیادی سبزی گرفته و در یک جا جمع می شدند و ضمن پاک کردن سبزی با یکدیگر به گفت وگوهای زنانه و غیبت دیگران می پرداختند. بعضی از زن ها هم بودند که خودشان سبزی نداشتند، اما با توجه به جذابیت این کار، برای کمک به همسایه ها و آشنایان خود در این جمع حضور داشتند. معمولاً آنان زمانی به خود می آمدند که ظهر شده بود و دیگر فرصتی برای پختن ناهار نداشتند، یا غذایی که بار گذاشته بودند، می سوخت، بنابراین این موضوع موجب دلخوری و رنجیدن شوهران آن ها می شد و گاهی کار به کشمکش بین آن ها می انجامید. البته گاهی هم موضوع از تهیه غذا بسیار پیچیده تر و حسّاس تر بود، چنان که مواردی وجود داشته که مادر آن قدر سرگرم مراسم سبزی پاک کنی و صحبت بوده که فرزند کوچکش داخل حوض افتاده یا در حال خفه شدن بوده و یا در مواردی هم کار از کار گذشته و کودک بیچاره خفه شده و از دنیا رفته است. ۲- مجاز از هر نوع کار گروهی بین زنان است که آنان را از امور منزل غافل کند. / شو [ʃu]: شوی، شوهر/ بی شو [bifu]: بی شوهر، بیوه/ مفهوم زبان زد: اگر از وظایف و تعهدات خود غافل شوی و وقت خود را صرف کارهای غیر ضروری و غیبت دیگران نمایی، بیوه خواهی شد. / کاربرد زبان زد: ۱- در بیان طعنه و کنایه به زنانی که از کار خانه و خانواده فراری بوده و وقت خود را با زنان دیگر به غیبت و کارهای بیهوده می گذرانند، به کار می رود. ۲- در بیان پند و اندرز به دختران دم بخت و نوجوانان به کار می رود.

• سَجِلْدِش ر از من پُرس [sedʒeldej re ʔaz man bopors] (زبان زد/ خاص) این زبان زد در ادبیات عامه مردم استرآباد گاهی به اشکال دیگری چون سَجِلْدِش میان جیب مَنه، یا سَجِلْدِش زیر بَغْل مَنه، سَجِلْدِش ر از بَعْرَم و... نیز بیان می شود. / ریشه ی زبان زد: در سال ۱۳۰۵ خورشیدی اداره ی ثبت احوال با نام «اداره سجل احوال» در استرآباد تأسیس شد؛ بنابراین واژه ی سَجِل از آن زمان به

بعد در بین عموم ساکنان استرآباد شناخته شده و مسلماً سال‌ها طول کشیده که آن‌قدر رواج یابد که با این واژه زبان‌زدی ساخته شود. / **سِجِلْد** [sedgeld]: ۱- تلفظ عامیانه‌ی «سِجِل» به معنی شناسنامه ۲- مجاز از آمار و اطلاعات / مفهوم زبان‌زد: من به خوبی او را می‌شناسم، هیچ کس به اندازه‌ی من او را نمی‌شناسد و در مورد او نمی‌داند. / کاربرد زبان‌زد: ۱- در بیان اشراف به آمار و اطلاعات یک شخص و شناخت کامل او، به کار می‌رود. ۲- در توجیه این‌که اطلاعاتی که من در مورد سوم شخص دارم، از اطلاعات تو موثق‌تر و کامل‌تر است، به کار می‌رود.

• **سِخ به ... سون و مخ به نون** [sex be ... uno mex be nun] (اصطلاح مثل گونه / خاص) در گویش استرآبادی این اصطلاح در جملات مختلف، زبان‌زدهای گوناگون می‌سازد. / **سِخ** [sex]: سیخ، میله‌ی نازک و نوک‌تیز / **مِخ** [mex]: میخ / **نون** [nun]: ۱- نان ۲- مجاز از رزق و روزی / مفهوم اصطلاح: ۱- جسم و روح در آزار بودن ۲- زندگی را به سختی سپری کردن و رزق و روزی را با هزار مشکل کسب کردن. / کاربرد اصطلاح: این اصطلاح در جملات مختلف کاربردهای گوناگون دارد، اما به‌طور کل در توصیف شخصی به کار می‌رود که روزگار را به سختی می‌گذراند و به اصطلاح آب‌خوش به راحتی از گلویش پایین نمی‌رود.

• **سِخ مِین ... سونِش کرده، مِخ مِین نونِش کرده**

[sex mejane ... unes carde mex mejane nunes carde] (زبان‌زد / خاص) در ادبیات عامه مردم استرآباد، این زبان‌زد با اشکال دیگری از مصدر «کردن» نیز بیان می‌شود؛ یعنی گاهی به جای فعل «کرده» افعال «کردن (کرده‌اند)»، «مُکُنن (می‌کنند)» نیز به کار می‌روند. / مفهوم زبان‌زد: ۱- عرصه را بر او تنگ کرده ۲- نه می‌گذارد یک نفس راحت بکشد و نه آب‌خوش از گلویش پایین برود. / کاربرد زبان‌زد: ۱- این زبان‌زد غالباً در توصیف شخصی به کار می‌رود که اولاد ناخلف او، یا شاگرد او و یا همسر او زندگی را برای او سخت کرده‌اند. ۲- گاهی در جریان درگیری‌ها و مشاجرات بین دو نفر نیز وقتی یکی از طرفین از آزار و اذیت طرف مقابل سبه هر شکل و روش - دست برنمی‌دارد، این زبان‌زد به کار می‌رود.

• **سُخْلَوِئه** [soxlow:e] (اصطلاح مثل گونه / خاص) **سُخْلَو** (سَخْلَو / ساخْلَو) [soxlow (saxlow)] اصل واژه با تلفظ ساخلو [saxlo] واژه‌ای ترکی از ریشه‌ی «ساخلاماق» به معنی «نگه‌داشتن» است. در لغت‌نامه‌های فارسی مترادف با پادگان، سربازخانه و گروهی از سربازان که در مکانی جای گزیده و به حفظ و نگاهبانی آن گماشته شده باشند، معنی شده. فرهنگستان زبان ایران واژه‌ی «پادگان» را جایگزین «ساخلو» کرده است. ۲- در ادبیات عامه مردم سرزمین استرآباد، سُخْلَو به تفنگداران یا سربازانی گفته می‌شود که توسط حکومت محلی یا ساکنان یک روستا یا یک محله اجیر شده و وظیفه‌ی او حراست از آن سکونتگاه در مقابل تهاجم و شبیخون مهاجمان و متجاوزان است. / توضیح اصطلاح: ۱- با توجه به این‌که در شرایط عادی، زمان اصلی فعالیت ساخلوها از غروب آفتاب شروع شده، اوج هوشیاری آن‌ها در نیمه‌شب بوده و صبح‌هنگام از حساسیت کار آن‌ها کاسته شده و به استراحت می‌پرداختند، لذا معمولاً به افراد شب‌زنده‌دار نیز سُخْلَو می‌گفتند. ۲- پس از تأسیس

شرکت روشنایی (کارخانه برق / اداره برق) شهر گرگان، تیرهایی چوبی چراغ برق در برخی معابر شهر نصب شد که در شب هنگام چراغ های آن ها را روشن می کردند، تا قبل از مجهز شدن خانه ها به شبکه ی برق، در بین محصلان مدارس در مقطع متوسطه مرسوم بود که در شب های امتحان به بهانه ی درس خواندن زیر نور این چراغ ها جمع می شدند، اما در واقع غالباً هدف آن ها وقت گذرانی در کنار هم بود، معمولاً خانواده ها به فرزندان خود که شب را زیر نور تیر چراغ برق می گذرانند، «سُخَلَو» می گفتند. / مفهوم اصطلاح: ۱- شب زنده دار ۲- بیکاره و علاف / کاربرد اصطلاح: ۱- در طعنه و کنایه به جوانانی گفته می شد که وقتی وقت در کوی و برزن مشغول گشت و گذار و پرسه زدن بودند و کمتر به خانه می آمدند. ۲- در گذشته، گاهی به کارمندان دولت گفته می شد؛ چرا که در نگاه جامعه ی سنتی کارمندان دولت بابت وقت گذرانی بیهوده، دستمزد دریافت می کردند.

• **سَرِ باشه، کُلا فراوان** [sau bafe cola feravan] (مَثَل / خاص) در ادبیات عامه مردم استرآباد این مَثَل گاهی به اشکال دیگری چون سَر (کَلَه) باشه، کُلا فراوان، جان باشه قُبا فراوان (قُبا به میزان)، یا سَر باشه کُلا فراوان، تَن باشه عَبا چه ارزان، یا ... تَن باشه رَدا هزاران، یا ... تَن باشه، بسیار تَمَان (تَبان)، یا تو سَرش ر پیدا کن، غُصَه کُلاش ر نخور! و... نیز بیان می شود. / کُلا [cola]: کلاه / مفهوم مَثَل: ۱- اصل باید باشد که وجود فرع هم معنی پیدا کند. ۲- باید جسم و جانیت به سلامت باشد و زنده باشی که مال و ثروت به کارت بیاید. ۳- وجودت سالم باشد، مال و ثروت همیشه به دست می آید. / کاربرد مَثَل: ۱- در تفهیم این موضوع که متن (اصل) که باشد حاشیه (فرع) به دنبال آن می آید، اما حاشیه (فرع) بدون متن (اصل) هیچ ارزشی نداشته و به کار نمی آید. ۲- در هشدار و اندرز در باب ترجیح دادن سلامتی و اصل وجود به مال و ثروت و لوازم زندگی. / معادل مَثَل: سَر نباشه، کُلا ر مُخوای گلِ مَخ اوزان کنی؟ و نیز سَر چی مُخواد؟ سامان! وگرنه کُلا فراوان یا سَر باشه، کُلا از هِنْدِستان میارَن

• **سَرِ باشه، کُلا از هِنْدِستان میارَن** [sau bafe cola ?az hendestan mijarn] (مَثَل / خاص) ن. ک به سَرِ باشه، کُلا فراوان

• **سَر به تَن نِداشته باشه، تَن به تَمبُوره** [sau be tan nedafte bafe tan be tambure] (زبان زد / خاص) در ادبیات عامه مردم استرآباد این زبان زد گاهی به صورت سَر به تَنش نباشه، تَنش به تَمبُوره نیز بیان می شود. / تَمبُوره [tambure]: در گویش مازندرانی (طبری) این واژه را به «تنه و بدنه ی انسان غیر از سَر، بدنه ی هر چیز» معنی کرده اند، اما با توجه به زبان زد بالا در صورتی که فعل «نِداشته باشه» را در بخش دوم محذوف بدانیم؛ یعنی «تَن به تَمبُوره نِداشته باشه» بنابراین ممکن است تَمبُوره در یک معنی کلی با تَن و تنه و بدنه مترادف باشد، اما با توجه به این که تَن و تَمبُوره در کنار هم آمده اند و در مفهوم هم گوینده خواسته تَن به تَمبُوره ی سوم شخص نباشد، بنابراین باید دارای معانی متفاوتی باشند، لذا ابتدا معانی «تَن» را مرور می کنیم تا به معنی بهتری از «تَمبُوره» برسیم. تَن می تواند به طور کلی معنی جسم، جسد، بدن، گوشت و امثال آن را داشته باشد و یا بخشی از بدن؛ از انتهای سر در بالای گردن تا کمر باشد، بنابراین تَمبُوره یا ماهیت معنوی بدن انسان است در مقابل تَن که ماهیت

مادی آن است، یا بخشی از بدن انسان از کمر به پایین تا انگشتان پاها و به عبارتی شامل پاها که ستون بدن هستند و یا در مقابل تن به معنای «گوشت و پوست و رگ و پیوند و امعا و احشا»، تمثوره به معنای اسکلت بدن، یعنی استخوان‌بندی و ستون فقرات بدن باشد. / معنی زبان‌زد: ۱- امیدوارم که سرش از تنش جدا شده و گوشت و امعا و احشایش نیز از استخوان‌هایش بگسلد و از هم بپاشد. ۲- امیدوارم سرش از تنش و تنش از پاهایش جدا شوند. / مفهوم زبان‌زد: الهی که زنده نماند و به بدترین شکل بمیرد (کشته شود). / کاربرد زبان‌زد: در بیان نفرین به کار می‌رود.

• **سَر به فدای شکم، کُوش و کُلا جَهَنْدَم** [sau be fadaje jecam cowfo cola dʒahandam] (مَثَل / عام) در ادبیات فارسی معیار و در متون ادب فارسی تنها بخش نخست این مَثَل؛ یعنی «سَر به فدای شکم» آمده و گاهی به اشکال دیگری چون «سَر و تَن فدای شکم»، یا «سَر و جان فدای شکم» و هم‌چنین «سَر و جان و طبعم به فدای شکم» بیان می‌شود، اما ظاهراً بخش دوم مَثَل؛ یعنی **کُوش و کُلا جَهَنْدَم** - که تا اندازه‌ای مفهوم و کاربرد مَثَل را تغییر می‌دهد - خاص ادبیات عامه مردم استرآباد است. هم‌چنین لازم به ذکر است یک روایت دیگر نیز از این مَثَل وجود دارد که ظاهراً شکل تحریف‌شده‌ی مَثَل مذکور است، لذا به منظور ثبت و نشان دادن روند تحولات ادبیات شفاهی، در این جا ذکر می‌شود: **سَرَم فدای اِشکم، ... سون مشه کُلا؟ جَهَنْدَم** / اشاره مَثَل: این مَثَل به آموزه‌های عرفی و دینی در باب خوردن و آشامیدن اشاره دارد. / **کُوش [cow]**: کفش / **کُوش و کُلا [cowfo cola]**: ۱- مَجاز از پوشاک ۲- مَجاز از هرآن‌چیز غیر از خوراک که جزو مایحتاج زندگی محسوب می‌شود. / **جَهَنْدَم [dʒahandam]**: جهنم؛ به جهنم، به درک، فدای سرم / مفهوم مَثَل: ۱- همه‌چیزم، حتّی سر و جانم فدای شکمم باد! ۲- چگونگی از من که حاضرم سَرَم را برای شکمم فدا کنم، انتظار داری برای سایر مایحتاج زندگی از شکم خودم بزنم. / کاربرد مَثَل: ۱- در توصیف کسی که در خوردن زیاده‌روی کرده و به فکر سلامت خود نیست. ۲- در توصیف اغراق‌آمیز کسی که شکم‌پرستی اولویت اول و حتّی شاید تنها اولویت اوست و به هیچ چیز دیگر جز خوردن توجهی ندارد. ۳- در بیان توصیفی که شخص شکم‌پرست از خودش دارد. ۴- در طعنه و کنایه به کسی که تمام درآمد خود را صرف خورد و خوراک می‌کند و به هیچ وجه به فکر سایر مایحتاج زندگی اعم از مسکن، پوشاک، بهداشت و درمان، تعلیم و تربیت و... نیست.

• **سَر بیگیری، دانه نگیری** [sar biʒiri dane naʒiri] (زبان‌زد / خاص) **سَر گرفتن** [sar jereftan]: ۱- محقق شدن، به وقوع پیوستن، عملی شدن ۲- جوانه زدن، رشد کردن، پا گرفتن / **دانه [dane]**: میوه، بار، ثمر / **دانه گرفتن** [dane jereftan]: بار دادن، ثمر دادن، بهره بردن / مفهوم زبان‌زد: ۱- به حدّ کمال رشد و ترقّی کنی، اما نتوانی از این رشد و ترقّی بهره‌ای برداری. ۲- ازدواج بکنی، اما بلاعقب و بدون فرزند باشی. / کاربرد زبان‌زد: در بیان نفرین به کار می‌رود.

• **سَر تا پاش ر آفتوئه گرفت** [sar ta paʃ re ʔaftow:e jeref] (مَثَل / عام) این مَثَل در فارسی معیار به صورت «آفتابه رو گرفت بهش»، یا «آفتابه گرفت به هیکلش» و... بیان می‌شود. / **سَر تا پا [sar ta pa]**: سر تا قدم، تمام بدن، هیکل / **آفتوئه [ʔaftow:e]**: آفتابه / مفهوم مَثَل: او را خیت کرد، او را ضایع کرد / کاربرد مَثَل: در توصیف رفتار کسی که شخصی را نزد دیگران خجالت‌زده و ضایع کند. / معادل مَثَل:

«سکه یه پولش کرد»، «با خاک کف کوچه بکیش کرد».

• **سَر تراش** [sa:terə] (اصطلاح مَثَل گونه / خاص) ن.ک به اصطلاح سَلِیْتِه سَر تراش در

بخش دوم حرف «س»

• **سَر جُوال رِ ول کرده**، ... **سُون جُوال رِ چسبیده**

[sare dʒoval re vel care ...une dʒoval re fʃesbide] (مَثَل / خاص) در ادبیات عامه مردم

استرآباد، این مَثَل گاهی به اشکال دیگری چون: **دَهَن خِلال رِ ول کرده**، ... **سُونِش رِ چسبیده**، یا **سَر گونی رِ ول کرده تَه گونی رِ چسبیده** و ... نیز بیان می شود. / ریشه مَثَل: به احتمال زیاد این مَثَل در ابتدا متعلق به ادبیات بازار و بازاریان بوده و به مرور فراگیر شده است. / **جُوال** [dʒoval]: جُوال، کیسه ی بزرگ پشمی (در گویش ساکنان کوهستان شاهکوی استرآباد آن را **گُوال** [joal] تلفظ می کنند). / **ول (کردن)** [vel]: رها کردن / **خِلال** [xela]: کیسه های بسیار بزرگ پنبه ای که حبوبات و غله را در آن می ریختند. هم چنین در زمان رونق تجارت پنبه در سرزمین گرگان، معمولاً پنبه ها را نیز داخل خِلال می ریختند. / مفهوم مَثَل: ۱- کارنا بَلَد است. ۲- هیچ توجهی به کارش ندارد، حواسش به کارش نیست. ۳- دل به کار نمی دهد. ۴- نادان و بی توجه است. / کاربرد مَثَل: ۱- غالباً استادها یا صاحبان مغازه در توصیف بی دقتی و نادانی شاگردان خود، این مَثَل را به کار می بردند. ۲- به طور کل، در توصیف اشخاصی که کارهایشان را بدون فکر و بی دقت انجام می دهند، به کار می رود.

• **سَر جُهازی عاروس هُولکی** [sa:dʒohazi ʔarusə howlaci] (زبان زد- مَثَل / خاص) در ادبیات

عامه استرآباد، گاهی این عبارت در قالب جمله های مختلفی چون **حکایت سَر جُهازی عاروس هُولکی تَه** و ... نیز بیان می شود. / اگر بیان این عبارت در مفهوم اصلی و مستقیم آن باشد، زبان زد محسوب می شود، اما اگر در مفاهیم کنایی و استعاری به کار رود، مَثَل است. / اشاره زبان زد: این زبان زد ناظر بر آداب و عادات رایج در جامعه ی قدیم استرآباد است که اگر کسی خلاف آن رفتار می کرد، در آن جامعه ی کوچک انگشت نما و رسوا می شد؛ چنان که اشاره ی این زبان زد به وضع حمل نوعروس در کمتر از ۹ ماه پس از عقد و عروسی است. / **جُهاز (جاهاز)** [dʒohaz dʒahaz]: **جُهاز**، **جهیز**، **جهیزیه**؛ ۱- رخت عروس، مرده و مسافر ۲- آنچه از اموال منقول و غیر منقول - که پدر عروس هنگام روانه کردن دخترش به خانه شوهر، به او می دهد. ۳- فرج زن / **سَر جُهازی (سَر جاهازی)** [sa:dʒohazi] ۱- بخشی از جهیزیه عروس ۲- آنچه که علاوه بر جهیزیه، پدر و مادر عروس به عروس می دهند؛ مانند زمین و ملک و سایر اموال غیر منقول. ۳- خدمتکاری که همراه عروس به خانه ی داماد می رود. ۴- در مفهومی کنایی به معنی شخص یا چیزی است که باید به اجبار به همراه شخص یا چیز دیگر پذیرفت. ۵- در این جا به معنی نوزاد زودتر از موعد تولد یافته است. **عاروس** [ʔarus]: عروس / **هُولکی** [howlaci]: عجول، شتابزده / معنی زبان زد: هنوز ۹ ماه نشده که عروسی کردند، بچه دار شده است. / مفهوم مَثَل: ۱- کاری خلاف عُرْف و آداب اجتماعی انجام داده است. ۲- بعضی اوقات، هر قدر هم کاری پسندیده باشد، اگر در زمان خودش انجام نشود؛ یعنی در انجام آن تعجیل و یا بالعکس تعلل شود، رسوایی به بار خواهد آورد. / کاربرد زبان زد- مَثَل: ۱- در توصیف طعنه آمیز تولد نوزادی که از

زمان عقد و عروسی رسمی پدر و مادرش کمتر از ۹ ماه می‌گذرد و طبق عرف زودتر از موعد معمول، و رسمی به دنیا آمده است. ۲- در توصیف نتیجه و دستاورد رفتاری که رسوایی به بار آورده است. ۳- در توصیف رسوایی‌ای که به هیچ طریق نمی‌توان آن را انکار کرد. / معادل مثل: هرگز ندیدم خوروس مُرغانه کُنه- شیش ماهه عاروس بچه به گهواره کُنه^۱

• سر، چی مُخواد؟ سامان! وگرنه کُلا فراوان

[sau tʃi moxad saman va:ʃa:na cola feravan] (مثل / خاص) در ادبیات عامه مردم استرآباد، گاهی این مثل به صورت سر دُمبال سامانه، وگرنه کُلا فراوانه نیز بیان می‌شود. / سر [sau]: ۱- فکر ۲- مجاز از انسان/ سامان [saman]: الف) معنی لغت: ۱- نظم و ترتیب، انتظام و نظام ۲- خانمان، مأوا، محل و مکان، منزل ۳- ثروت، دولت، مکنت ۴- مقام و رتبه ۵- رواج و رونق ۶- آرام، راحت، قرار- ب) معنی در مثل: آرامش و قرار یافتن در پی دستیابی به انتظام و مأوا و ثروت و مقام و رونق / کُلا [cola]: ۱- کلاه، سرپوش ۲- مجاز از لباس ۳- مجاز از نیازهای مادی / مفهوم مثل: ۱- انسان برای به دست آوردن آرامش و آسایش، به چیزی بیشتر از رفع نیازهای مادی نیاز دارد؛ چه بسا کسانی که از نظر مادیات غنی و بی‌نیاز هستند، اما آرامش و آسایش ندارند. ۲- اگر آرامش ذهنی و روانی و تمرکز خود را حفظ کنی، به راحتی می‌توانی امکانات پیرامون خود را شناخته و نیازهای مادی خود را مرتفع نمایی. ۳- آرامش خیال و رفع نیازهای مادی لازم و ملزوم یکدیگرند؛ چنان‌که از یک سو با رفع نیازهای مادی به آرامش نسبی خواهی رسید، از دیگر سو برای رفع نیازهای مادی نیاز به آرامش و تمرکز داری. / کاربرد مثل: ۱- در بیان پند و اندرز در باب این‌که مادیات لازمی آرامش خیال است، اما الزاماً با به دست آوردن آن به آرامش نخواهی رسید. ۲- در بیان دعوت به درست زیستن. ۳- در

گلایه از ناملایماتی که در زندگی بر روح و روان انسان تأثیر می‌گذارد، به کار می‌رود.

• سرخَنکُلا، بی سر و کُلا [sorexancola bisaro cola] (زبان زد/ خاص) در ادبیات عامه مردم گرگان، این زبان زد گاهی به صورت سرخَنکُلا، بی سر، بی کُلا نیز بیان می‌شود. / اشاره زبان زد: این زبان زد اشاره دارد به نقل قول‌های محلی در مورد جمعیت غالب ساکن روستای سرخَنکلاته (شهر کنونی سرخَنکلاته) یعنی ایل مقصودلو که اغلب آن‌ها لقب «خان» داشتند و اسامی اکثر آن‌ها با پسوند «خان» تلفظ می‌شد. / سرخَنکُلا [sorexancola]: نام یکی از روستاهای ایالت استرآباد (استان گلستان کنونی) که در غرب شهر گرگان قرار داشته و اکنون تبدیل به شهر شده است. در متون تاریخی نام این روستا به صورت «سُرخُون کلاته» و «سرخان کلاته» نیز ثبت شده است. / سر [sau]: «سر» در این زبان زد ایهام دارد؛ یکی به معنی سر، رأس، کلاه و دیگری «سر» در بخش نخست نام‌واژهی سرخَنکُلا است. / کُلا [cola]: «کُلا» در این زبان زد ایهام دارد؛ یکی به معنی کلاه و سرپوش و دیگری مخفف «کلاته» در انتهای نام‌واژهی سرخَنکُلا است. / مفهوم زبان زد: نام سرخَنکُلا بدون «سر» می‌شود «خَنکُلا» و بدون «کُلا» می‌شود «خَن» که مخفف همان «خان» است. / کاربرد زبان زد: در بیان کثرت «خان» در بین ساکنان سرخَنکلاته به کار می‌رود. / توضیح زبان زد: با توجه به این‌که مقصود از واژهی «سر» در بخش دوم زبان زد، همان «سر» در آغاز نام‌واژهی سرخَنکُلا است و از یک سو «سر» و «کُلا» دارای مراعات‌النظیر هستند، بنابراین یک

۱- در روستای کلاته اسد سمنان، رسم بوده است که در عروسی‌ها بیتی را می‌خوانده‌اند که به بیت کذکور بسیار شباهت دارد و آن بیت این است: «هرگز ندیدم کی خروس مرغانه کُنه / چهارده ساله عروس بشینه و ناله کُنه»

احتمال وجود دارد که تلفظ صحیح نام واژه‌ی سُرخَنگَلا در این زبان زد -و شاید در محاوره‌ی عمومی استرآبادیان- **سُرخَنگَلا** [sarxancola] بوده باشد. از سوی دیگر از آن جا که مقصود زبان زد فوق حذف «سر» از آغاز و «کلا» از پایان این نام واژه و باقی ماندن واژه‌ی «خان» است، بنابراین با توجه به این که نام این روستا در متون تاریخی به صورت «سرخان کلاته» نیز ثبت شده، شاید تلفظ صحیح این واژه در زبان زد و محاوره‌ی عمومی استرآبادی **سُرخَنگَلا** [sarxancola] بوده و به مرور به دلیل رواج تلفظ سُرخَنگَلا، این زبان زد نیز دستخوش تغییر شده است.

• **سُرخَنگَلا، داهاتِ خان آبی بی سَر و کلا** [sorxancola dahate xanje bi saro cola] (زبان زد/ خاص) در ادبیات عامه مردم گرگان، این زبان زد به اشکال دیگری چون **سُرخَنگَلا، تادِلَت بُخواد خان داره؛ خان آبی بی سَر و کلا** و... نیز بیان می شود. / اشاره زبان زد: این زبان زد نخست به کثرت «خان» در بین ساکنان سرخنکلاته اشاره دارد و هم چنین به داستان های شفاهی در مورد نقش خان های ایل مقصودلو، به ویژه فرزندان عبدالصمدخان مقصودلو، که نقش مهمی در مرزبانی ایالت استرآباد داشته و در این راه کشته و شهید شده اند، اشاره دارد. / **داهات** [dahat]: ۱- دهات، جمع ده ۲- در گویش استرآبادی غالباً داهات در معنای مفرد و به مفهوم ده و روستا به کار رفته و هم چنین دهاتی (روستایی) به صورت دیاتی [dijati] (اهل دهات، منسوب به دهات) تلفظ می شود. / مفهوم زبان زد: در سرخنکلاته «خان» زیاد است؛ هم چنین خان هایی که در راه حراست از امنیت سرزمین استرآباد و گرگان کشته شده اند. / کاربرد زبان زد: در توصیف روستا (شهر) سرخنکلاته و ایل مقصودلو و تاریخ رشادت های آن ها به کار می رود.

• **سُرخَنگَلا، کارخانه خان سازی** [sorxancola carxane xansazije] (زبان زد/ خاص) اشاره زبان زد: این زبان زد به برخی نقل قول های محلی در مورد ایل مقصودلو اشاره دارد که نه تنها دکتر و معلم و... آن ها نیز با پسوند «خان» معرفی می شدند؛ مانند دکتر عطاءاله خان، دکتر عباس خان و... حتی کودکان آن ها نیز پسوند «خان» دارند و می گویند، وقتی فرزندی در بین این طایفه به دنیا می آمد، در همان زمان نام گذاری نوزاد، پسوند «خان» را در انتهای نام او می گذاشتند. چنان که داستانی طنزآمیز در رابطه با کثرت خان های مقصودلو نقل می کنند که ذکر آن در این جا خالی از لطف نیست؛ می گویند:

«در سال های پس از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ روزی شخصی به میهمانی به حمام روستای سرخنکلاته می رود، داخل حمام بسیار تاریک و بخار گرفته بوده، هر جا که قدم می گذارد، پای او به بدن کسی برخورد می کند و می پرسد نام تو چیست؟ آن ها هم هر کدام نام خود را با پسوند «خان» بیان می کنند. مرد میهمان از این که جایی برای نشستن پیدا نکرده و به هر کس برمی خورد برای خود خانی است، هم به ستوه آمده و هم متعجب است، ناگاه به صدا در می آید و می گوید: بپرید یکی دوتا ازین خان هایتان را بفروشید دوتا چراغ موشی بخرید بذارید توی حمام که آدم بتواند جلوی پایش را ببیند».

• **سُرخو- سیفیدو شیدات مُکَنه، یگ روز نَزنی بَجُوری رُسوات مُکَنه**

[sorxow sifidow fajdat mokone jaɹ ruz nazenı badɹɹuri rosvat mokone] (مَثَل / عام)

در ادبیات فارسی به صورت «سرخاب سفیداب منو رعنا کردش، یه شب نمالیدم منو رسوا کردش»، «سرخاب سفیدآب مرا چه زیبا دارد، یک شب زنم مرا چه رسوا دارد» و... بیان می شود. در ادبیات

عامه مردم استرآباد نیز گاهی به صورت **سُرْخو-سیفیدو** **تور شیدا مُکَنه**، **یگ روز نَزنی تور رسوا مُکَنه** نیز بیان می‌شود. / **سُرْخو [sorxow]**: سرخاب / **سیفیدو [sifidow]**: سفیدآب / **سُرْخو-سیفیدو [sorxow sifidow]**: ۱- سرخاب و سفیدآب ۲- مجاز از آرایش است. / **بَجُوری [badʒuri]**: بدجوری، به وضع شدیدی، بسیار زیاد / مفهوم مَثَل: ۱- شاید بتوانی با توسل به ظاهرسازی، ماهیت خود را پنهان سازی، اما اگر در شرایط دشوار قرار بگیری برون‌ریزی خواهی داشت و ماهیت اصلی تو پدیدار خواهد شد. ۲- اگر خود را همان‌گونه که هستی نشان بدهی، خوب یا بد، پذیرفته خواهی شد و دیگران به آنچه که هستی عادت خواهند کرد، اما اگر بخواهی خود را بهتر و زیباتر از آنچه که هستی نشان بدهی، توقع دیگران را نسبت به خودت بالا برده و آنان را به چهره‌ی غیر واقعی خود عادت داده‌ای، حال اگر یک روز به هر دلیلی نتوانی خود را به آن شکل درآوری، هم زشتی‌های تو بیشتر به چشم می‌آید و هم نزد دیگران بابت ظاهرسازی رسوا خواهی شد. / کاربرد مَثَل: ۱- در بیان ناپایداری تجمّلات دنیوی به کار می‌رود. ۲- در بیان زیبایی و مقبولیت چهره‌ی واقعی و دست‌نخورده، به کار می‌رود. ۳- در نکوهش ظاهرسازی به کار می‌رود.

• **سَر سَر، پا پا [sar sar- pa pa]** (اصطلاح مَثَل گونه/ خاص) در ادبیات عامه استرآباد، گاهی این اصطلاح خود به تنهایی یک زبان‌زد محسوب می‌شود. گاهی نیز در جمله‌های گوناگون، زبان‌زدهای مختلف ساخته و هم‌چنین معانی متضادی نیز از آن استخراج می‌شود. / معنی اصطلاح: ۱- از شدت شلوغی، سرهای اشخاص در هم فرو رفته و پاهای آنان در هم تنیده شده است. ۲- در بالا فقط سَر دیده می‌شود و در پایین فقط پا/ مفهوم اصطلاح: ۱- بسیار شلوغ، پُر ازدحام ۲- خلوت، سوت‌و‌کور / کاربرد اصطلاح: این اصطلاح در زبان‌زدهای مختلف کاربردهای گوناگون دارد؛ ۱- در توصیف مکان بسیار شلوغ به کار می‌رود. ۲- به طعنه و کنایه به فضایی گفته می‌شود که انتظار می‌رفته شلوغ و پُر جمعیت باشد، اما بسیار خلوت بوده است. / معادل اصطلاح: «جای سوزن انداختن نیست»

• **سَر رِ نِمِشَناسِه [sar sar re nemejnase]** (مَثَل / خاص) **سَر [sar]**: در این جا مجاز از شخص، فرد و یک انسان واحد است. / مفهوم مَثَل: بسیار شلوغ، پُر ازدحام، غُلْغُلَه / کاربرد مَثَل: ۱- وقتی از کسی می‌خواهند که در جایی شلوغ و پُر آشوب کاری دقیق و حسّاس را انجام دهد، یا در بین جمعیت شخص خاصی را بیابد، در بیان این‌که در شرایط موجود این کار غیر ممکن است، این مَثَل را به کار می‌برد. ۲- وقتی کسی می‌خواهد در جایی شلوغ فتنه‌ای به پا کند و به او هشدار می‌دهند که مراقب باشد که کسی متوجه او نشود، در بیان تضمین موفقیت، این مَثَل را به کار می‌برد.

• **سَر سِلَامَت میان قَبِر بُردن [sare selamat mijane Gabej bordan]** (زبان‌زد / خاص) این زبان‌زد در ادبیات فارسی معیار، اصطلاحی است که به صورت «سَر سالم به گور بردن» (به مفهوم مرگ طبیعی) و «سَر سالم به گور نبردن» (به مفهوم مرگ غیر طبیعی) بیان می‌شود، اما در ادبیات مردم استرآباد، علاوه بر عبارات و مفاهیم مذکور در قالب جملاتی چون **مُخَوای سَر سِلَامَت میان قَبِر بُکَنی؟** و... در مفهومی متضاد نیز به کار می‌رود که این مفهوم خاص ادبیات عامه استرآباد است، بنابراین در این جا مفهوم و کاربرد خاص آن مدنظر است. / اشاره زبان‌زد: این زبان‌زد در مفهوم خاص

استرآبادی آن، برخلاف آموزه‌های عرفی و دینی، تحت تأثیر تفکر مصرف‌گرایانه نسبت به کالبد آدمی، توجیهی عامیانه در باب زندگی ناسالم و عدم توجه به خویشتن است. / مفهوم زبان‌زد: وقتی که بمیری دیگر جسمات به کاری نمی‌آید و تنها خوراک موجودات زیر خاک خواهد شد، بنابراین در این دنیا تا می‌توانی از جسمات استفاده کن، تا پس از مرگ جسم سالم به زیر خاک نبرده و غذای مور و مار نسازی. / کاربرد زبان‌زد: ۱- وقتی شخصی از سبک غلط زندگی فردی ایراد می‌گیرد و از او می‌خواهد مراقب نعمت جسم و روحش باشد، این زبان‌زد به عنوان پاسخی غیرمتعارف به شخص نصیحت کننده، به کار می‌رود. ۲- وقتی کسی را دعوت به انجام کاری کنند که برای جسم او ضرر دارد و آن شخص از آن کار سر باز می‌زند، این زبان‌زد را برای تشویق او به انجام آن عمل، به کار می‌برند. / معادل زبان‌زد: میان این دنیا همه کار کردم، اون دنیا مشغول دُبه سر و دست و پا و گوش و چشم و شکم و ... هیچ جام نیستم، یا خدا جسم و جان داده که میان زنده‌یاری کار بزنیم، بُخوای همه چی و سالم بُوری اون دنیا که مگه پس با این چیزایی که بهت داده بودم چکار مکردی؟، یا تَنْت رِ صَحیح-سالم نگا داشتی بارا اَجیک مَجیک آ زیر زیمین؟ و...

• سَرش بَرنی، ... سُونش بَرنی، باز ... [sarefe bezeni ...nefe bezeni baz] (زبان‌زد/ خاص) در ادبیات عامه مردم استرآباد، این زبان‌زد گاهی به صورت مؤدبانه‌تر سَرش رِ بَرنی، تَهش رِ بَرنی باز... نیز بیان می‌شود. / توضیح: معمولاً در پایان این زبان‌زد بعد از «باز»، به جای نقطه‌چین عنوان کاری که شخص به آن علاقه و عادت دارد، بیان می‌شود؛ مثلاً سَرش بَرنی، تَهش بَرنی، باز میان دوکان-بازار آ وِله و... / مفهوم زبان‌زد: تحت هر شرایطی و با وجود هر نوع مانع و مشکلی باز کاری که دوست دارد و به آن عادت کرده را انجام می‌دهد. / کاربرد زبان‌زد: ۱- در توصیف پافشاری و اصرار شخص برای انجام کاری. ۲- در توصیف رفتاری که برای شخص به صورت عادت درآمده و تحت هر شرایطی به صورت غریزی و غیرارادی آن را انجام می‌دهد. ۳- در توصیف علاقه شخص به کسی یا چیزی یا انجام عملی، به کار می‌رود.

• سَرش تُول مالاند، دَر رَفَت [sarefe tul maland darraf] (زبان‌زد/ خاص) در ادبیات عامه مردم استرآباد، گاهی این زبان‌زد به صورت کَلَه هِمه رِ تُول مالاند، گُرخت و نیز جملات مختلف دیگری چون کَلَهش رِ تُول ممالانه، مَگروزه نیز بیان می‌شود. / تُول [tul]: گِل و لای، لجن / مالاند [maland]: مالید (از مصدر مالیدن)، آغشته کرد. / تُول مالاندن [tul malandan]: در این جا به معنی شیره مالیدن، سیاه کردن و فریب دادن است. / گُرخت [Joroxt]: گریخت، فرار کرد. / مَگروزه [mojruze]: می‌گریزد، فرار می‌کند. / معنی زبان‌زد: او را فریب داد و غیبش زد. / مفهوم زبان‌زد: قصد او صرفاً فریبکاری بود. / کاربرد زبان‌زد: در جمله‌های مختلف کاربردهای گوناگون دارد، اما به‌طور کل در بیان: ۱- افشای قصد و نیت شخص فریبکار ۲- حسرت و افسوس از اعتماد کردن به شخص فریبکار، به کار می‌رود. / معادل زبان‌زد: «سَرش را شیره مالید»، «او را سیاه کرد»

• سَرش سُخَن نِمِگه [saref soxan nemeje] (زبان‌زد/ خاص) سُخَن (گفتن): ۱- حرف زدن، صحبت کردن. ۲- در این جا؛ فرمان دادن، کنترل کردن / نِمِگه [nemeje]: نمی‌گوید / مفهوم زبان‌زد:

۱- به شدت ناراحت و غمگین است، بسیار دلخور است، خیلی خیلی عصبانی و کلافه است. ۲- از شدت ناراحتی و عصبانیت در شرایطی نیست که بشود با او صحبت کرد یا انتظار داشت که تصمیم درستی بگیرد. ۳- از شدت ناراحتی و عصبانیت هر چیزی که بگوید و هر کاری که بکند، مسلماً تحت فرمان مغز و فکر متمرکز و حواس جمع نیست. / کاربرد زبان زد: در توصیف کسی که از شدت ناراحتی در خودش فرو رفته، سکوت اختیار کرده و حواسش به پیرامون خود نیست.

• **سَر شِنُو** [sarʃenow] (اصطلاح مثل گونه / خاص) **شِنُو** [ʃenow]: شنونده (از مصدر شنیدن) / مفهوم اصطلاح: دارای گوش کم‌شنوا، کسی که قدرت شنوایی او ضعیف است. / کاربرد اصطلاح: در توصیف شخص پیر یا هر آن‌کس که قدرت شنوایی او ضعیف است، لذا وقتی با او صحبت می‌کنی، برای شنیدن سرش را جلو می‌آورد.

• **سَر کَل جا** [sar caledʒa] (اصطلاح مثل گونه، زبان زد / خاص) در ادبیات عامه مردم استرآباد گاهی این اصطلاح به صورت **سَر کَل جا، سَر او تُرآن او جا، یا سَر فلان او جا** و... نیز بیان می‌شود. / توضیح اصطلاح: هر گاه این اصطلاح در پاسخ به سؤال «کجا؟» بیان شود، زبان زد محسوب می‌شود. / اشاره اصطلاح: بعضی اشخاص در مقابل پاسخ به هر نوع پرسشی مقاومت دارند، به ویژه در مقابل پرسش‌های غیر ضروری مانند: «کجا هستی؟» یا «کجا می‌روی؟» و امثال آن، بنابراین ممکن است پاسخ یک کلمه‌ای پرسش را به زبان نیاورند، اما ده‌ها کلمه پاسخ بی‌ربط و سربالا بدهند که به شخص پرسش‌کننده بفهمانند به او ربطی ندارد و دیگر نباید از این سؤال‌ها پرسد. / **سَر** [sar]: بالای، روی / **کَل** [cal]: کچل، تاس، بی‌مو / **جا** [dʒa]: مکان، جایگاه / **کَل جا** [caledʒa]: جای کچل / **او تُرآن** [powto:ran]: آب‌فشان، آب‌پاش / **او جا** [ʔowja]: ۱- مرتفع، بلند ۲- دراز، طویل / **فلان** [felan]: معمولاً به عنوان جایگزین واژه‌ها، اصطلاحات و عبارات رکیک است. / مفهوم اصطلاح: روی فلان نرینه / کاربرد اصطلاح: ۱- وقتی کسی در حال رفتن به جایی است و شخصی فضول از او می‌پرسد «کجا؟»، در بیان جواب سربالا به شخص فضول این اصطلاح را به کار می‌برد. / معادل اصطلاح: **سَر فلان او جا**، «خانه پسر شجاع»، «قبرستان»، «سَر قبرم»، «سَر قبر پدرم» و...

• **سَر کَل تَک مُو نَدار، ریسید به شال پَمبه‌دار، کار، کار کار کردِگار** [sar caledʒa tadmunedau risid be ʃae pambe-dau car care care cerdeʃau] (مثل / خاص) در ادبیات عامه مردم استرآباد، گاهی اوقات بخش سوم این مثل به صورت «کارو کارو کار کردِگار» تلفظ شده و گاهی نیز خلاصه شده و بدون ذکر «کار، کار کار کردِگار» بیان می‌شود. / اشاره مثل: ۱- این مثل به باورهای مردم استرآباد در مورد خواست و مقدرات الهی اشاره دارد. ۲- در برداشتی دیگر؛ این مثل اشاره دارد به باور برخی از مردم عاصی که می‌گویند خداوند از ما روی گردانیده و نعوذ بالله کار خداوند عالمیان از حساب و کتاب خارج شده است. ۳- در برخی موارد، این مثل بدون ذکر بخش سوم «کار، کار کار کردِگار» در مفهومی متفاوت و متضاد به کار می‌رود. / **تَک مُو نَدار** [tadmunedau]: کاملاً تاس است و حتی یک تار مو هم ندارد. / **ریسید** [risid]: رسید، دست یافت / **شال** [ʃal]: دستار، سَر بُند / **پَمبه‌دار** [pambedau]: ۱- پارچه یا لباسی که حاشیه‌ی آن پنبه‌دوزی شده باشد. ۲- دوختن پنبه

بر روی لبه‌ی پارچه، حاشیه‌ی شال، لبه‌ی یقه و آستین و امثال آن، به صورتی که پنبه‌دوزی به صورت زائده‌ای بر لبه‌های پارچه یا لباس دیده شود. ۳- مجاز از هر نوع منسوج نفیس و آذین شده/ شالِ پمبه‌دار [sale pambe dar]: شال نفیس و گران قیمت. / مفهوم مَثَل: دارای سه مفهوم کلی است که این سه مفهوم با هم متفاوت و متضاد هستند؛ الف) مفهوم اصلی: ۱- به خواست و اراده‌ی خداوند کریم و رحیم دوران فقر و عسرت را پشت سر گذاشته و صاحب مال و مکنت شده است. ۲- شانس به او روی آورده، دولت و اقبال به او روی آورده. ب) مفهوم تحریف شده‌ی نخست: ۱- استغفراله کار خدا از حساب و کتاب خارج شده؛ به یکی می‌دهد که نباید بدهد، به آن که باید بدهد، نمی‌دهد. ۲- استغفراله خداوند حواسش به همه بندگانست، اما انگار من را فراموش کرده است. ج) مفهوم تحریف شده‌ی دوم: ۱- کار دنیا این گونه است؛ کسانی که لیاقت ندارند به همه چیز می‌رسند، اما آنان که لایق‌اند هیچ چیز ندارند. ۲- انسان فقط و فقط باید شانس داشته باشد، اگر شانس نداشته باشی هیچ فضیلتی به درد تو نمی‌خورد. / کاربرد مَثَل: با توجه به برداشت‌ها و مفاهیم مختلف، مسلماً کاربردهای مختلفی هم خواهد داشت که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: ۱- در بیان مقدرات الهی ۲- در اشاره به این که العیاذ بالله خدا برخی بندگان را فراموش کرده، یا نعوذ بالله کار خداوند از حساب و کتاب خارج شده است. ۳- در بیان اهمیت شانس داشتن و ارجحیت شانس بر هر چیزی.

• **سَر کَل زیر کُلا، پای وُل آینه‌نُما** [sare cal zire cola pajē val ?ajne noma] (مَثَل / خاص) در ادبیات عامه مردم استرآباد این مَثَل به اشکال دیگری چون **سَر کَل زیر کُلا، لینگ کُل آینه‌نُما** نیز بیان می‌شود. / **وُل** [val]: کج، معیوب، لنگ / **آینه‌نُما** [?ajne noma]: مانند آینه نماینده، مانند آینه نشان دهنده **لینگ** [lin.ɟ]: لنگ، پا / **کُل** [col]: معیوب، ناقص، لنگ / معنی مَثَل: تاس بودن سَر را می‌توان با پوشیدن کلاه مخفی کرد، اما در مورد لنگ بودن پا، همین که راه بروی، عیب آن برای همگان آشکار می‌شود. / مفهوم مَثَل: ۱- برخی معایب قابل پنهان کردن هستند، اما برخی دیگر را به هیچ شکلی نمی‌توان مخفی کرد. ۲- ایرادها و اشتباهات کوچک قابل چشم‌پوشی هستند، اما خطاها و لغزش‌های بزرگ و جدی را اگر بخواهی هم نمی‌توانی از دیگران مخفی کنی.

• **سَر کَل و عَرَق چین، ... سون وُل و کِمَر چین ؟**

[sare calo ?araGʃin ...une valo cemarʃin] (مَثَل / خاص) اشاره مَثَل: در این مَثَل بین عَرَق چین و کِمَر چین وجوه اشتراکی هست که عبارتند از: الف) هر دو جزو پوشاک هستند، ب) هر دو در نوع خود نیم‌پوش بوده و پوشش کامل محسوب نمی‌شوند. / **عَرَق چین** [?araGʃin]: نوعی کلاه (سرپوش) مردانه که بسیار نازک و دارای بافت توری است، که تنها فرق سر را می‌پوشاند و معمولاً در زیر کلاه یا عمامه و دستار می‌پوشند و حاجی‌ها نیز که در سفر حج سر خود را می‌تراشند، این سرپوش را بر سر می‌نهد. / **... سون وُل** [une val...]: پای لنگ / **کِمَر چین** [cemarʃin]: نوعی جامه‌ی یا قبای کوتاه که کمر آن چین دارد. / معنی مَثَل: ۱- عرق چین کچلی سَر را نمی‌پوشاند و هم‌چنین کسی که پایش لنگ است اگر کمر چین بپوشد، در حین راه رفتن، چین لباسش بیشتر تکان می‌خورد و دیگران را بیشتر متوجه لنگ بودن می‌کند. ۲- هر چند عرق چین کچلی سَر را کاملاً

نمی‌پوشاند، اما زینت سر کچل محسوب می‌شود و حتی این گمان را برای بیننده پیش می‌آورد که ممکن است کسی که عرق چین پوشیده حاجی باشد، اما کمر چین نه تنها لنگ بودن پا را نمی‌پوشاند، بلکه بیشتر آن را به نمایش می‌گذارد. ۳- تفاوت عیب پوشی عرق چین با کمر چین در معایب نهفته در زیر آن‌ها است، لذا چون کچلی تنها عیبی در ظاهر است، عرق چین تا حدودی آن را می‌پوشاند، اما از آن‌جا که لنگ بودن پا عیبی ساختاری است، کمر چین بیشتر آن عیب را نمایان می‌کند. ۴- سر کچل با یک عرق چین صاحبش را تبدیل به «حاجی» می‌کند، اما پای لنگ با یک کمر چین صاحبش را تبدیل به «رقاص» می‌کند. / مفهوم مَثَل: ۱- تأکید بر جمع اضداد، تأکید بر کنار هم نشانیدن چیزهای نامتناسب و نامتجانس. ۲- هر چه اشتباه و ایراد بزرگتر، جدی‌تر و بنیادی‌تر باشد، هر گونه تلاش برای مخفی کردن آن، بیشتر آن را نمایان می‌کند. / کاربرد مَثَل: ۱- در بیان تفاوت بین خطاها، اشتباهات و ایرادهای شکلی و ظاهری با ایرادها و خطاهای بنیادین و ساختاری ۲- در تذکر این نکته که هر چه ایراد و خطا بزرگتر باشد مخفی کردن آن نه تنها دشوارتر است، بلکه تلاش برای مخفی کردن آن بیشتر توجه دیگران را به آن ایراد و خطا جلب می‌کند.

• سر مَشِکَنِم و سر مَشِکَنِم، کَلَه قَمَبَر مَشِکَنِم

[sau meʃcenamo sau meʃcenam calle:e Gamba meʃcenam] (زبان‌زد/ خاص) در ادبیات عامه مردم استرآباد، گاهی این زبان‌زد به صورت سر مَشِکَنِم آی سر مَشِکَنِم، کَلَه اصغر (جعفر) مَشِکَنِم نیز بیان می‌شود. مَشِکَنِم [meʃcenam]: می‌شکنم / مفهوم زبان‌زد: حریف می‌طلبم، مبارز می‌طلبم. / کاربرد زبان‌زد: غالباً در رجز خوانی و طلبیدن حریف به کار می‌رود.

• سر نباشه، کَلار مَخَوای گَل مَخ اوزان کنی؟

[sau nabaʃe cola re moxaj ʃale mex ʔowzan con] (مَثَل / خاص) ن. ک به سر باشه، کَلارِ اوان
• سر و ... سونش مُجَبِه [saro ... uneʃ modʒombe] (مَثَل / عام) در ادبیات و محاوره‌ی عمومی فارسی، این مَثَل به صورت «سر و گوشش می‌جُنبه» رایج است. / مُجَبِه [modʒombe]: می‌جُنبَد / مفهوم مَثَل: ۱- فرد بی‌حیایی که با هر کس و ناکسی معاشرت و مجامعت کند. ۲- رفتار تحریک‌آمیز دارد. ۳- مستعد لغزیدن است. / کاربرد مَثَل: ۱- در توصیف شخصی که در رفتار اجتماعی، به ویژه در معاشرت با جنس مخالف شیطنت دارد و رفتار او موجب تحریک طرف مقابلش می‌شود. ۲- در توصیف کسی (غالباً در مورد زن‌ها) که مستعد لغزش و انحراف است.

• سِسِکِه نَشِی [sesce naʃi] (زبان‌زد/ خاص) سِسِکِه [sesce]: ۱- قطره و ترشح آب یا سایر مایعات ۲- چکیدن قطره یا ترشح مایعات بر روی لباس یا بدن ۳- کنایه از نجس شدن / نَشِی [naʃi]: نَشْوی / مفهوم زبان‌زد: ۱- چقدر و سواس هستی! ۲- خجالت بکش، چه قدر نازنازی هستی!؛ خجالت بکش، چه قدر ترسو هستی! / کاربرد زبان‌زد: ۱- در بیان طعنه و کنایه، همراه با تمسخر، خطاب به کسانی که خیلی مراقب نظافت خود هستند و به هیچ چیز دست نمی‌زنند که مبادا آلوده شوند. ۲- در تمسخر کسانی که سواس بهداشتی دارند. ۳- در بیان طعنه و کنایه به کسانی که بسیار ضعیف و ترسو و نازک و نارنجی هستند. / معادل زبان‌زد: مِگِه دَسْتَم نَکَن مَشِکَنِم، «به پایه وقت اوف نَشِی»، «النگوها نشکنه»